

کاخ سفید

دفتر سخنگو

10 دسامبر 2009

برای انتشار فوری

سخنان رئیس جمهوری

هنگام پذیرفتن جایزه صلح نوبل

تالار شهر اسلو

اسلو، نروژ

ساعت 1:44 بعدازظهر به وقت اروپای مرکزی

رئیس جمهوری: اعلیحضرتها، والاحضرتها، اعضای گرانقدر کمیته نروژی نوبل، شهروندان آمریکا و شهروندان جهان:

من این افتخار را با احساس عمیق حق شناسی و فروتنی بسیار دریافت می کنم. این جایزه ای است که با والاترین آرمانهای ما سخن می گوید که با وجود همه ستمکاری ها و دشواری ها، ما بسادگی زندانیان سرنوشت نیستیم. اعمال ما اهمیت دارند و می توانند تاریخ را به سوی عدالت متمایل سازند.

و با این حال اگر من اختلاف نظر بزرگی را که در اثر تصمیم بزرگوارانه شما پدید آمده است اذعان نکنم، قصور ورزیده ام. (خنده) این امر تاحدودی ناشی از این است که من در آغاز کوشش های خود در صحنه جهانی قراردارم و نه در پایان آن. در مقایسه با برخی چهره های عظیم تاریخ که این جایزه نصیبشان شده است – شوایتزر، و کینگ، مارشال و ماندلا – دستاوردهای من ناچیز است. و سپس در گوشه و کنار جهان مردان و زنانی وجود دارند که به خاطر پیگیری عدالت به زندان افتاده و کتک خورده اند؛ کسانی که در سازمانهای بشر دوستانه به خاطر سبک کردن بار رنجهای به تلاش اشتغال دارند،

میلیونها مردمی که اقدامات شجاعانه و بی سروصدای آنان و همدردیشان حتی الهام بخش سرسخت ترین ناباوران است. من نمی توانم با کسانی که این مردان و زنان را - که برخی از آنها شناخته شده اند و برخی دیگر که برای همه به جز برای کسانی که از آنها کمک می گیرند ناشناسند - برای دریافت این افتخار به مراتب شایسته تر می دانند، مجادله کنم.

اما شاید عمیق ترین مسئله ای که در حول و حوش دریافت این جایزه به وسیله من وجود دارد این باشد که من فرمانده کل قوای کشوری هستم که در بحبوحه دوجنگ قرار دارد. یکی از این دو جنگ در حال پایان گرفتن است. دیگری جنگی است که آمریکا خواستار آن نبود؛ جنگی که در آن چهل و دو کشور دیگر - مشتمل بر نروژ - در تلاشی به خاطر دفاع از خود مان و دیگر کشورها در برابر حملات بیشتر، به ما پیوسته اند.

ما همچنان در حالت جنگ قرار داریم و من مسؤول اعزام هزاران آمریکایی جوان به میدان نبرد در یک سرزمین دوردست هستم. برخی از آنها خواهند کشت، و برخی دیگر جان خود را از دست خواهند داد. و بنا بر این من با احساس حادی نسبت به بهای جنگ مسلحانه -- سرشار از پرسشهای دشواری پیرامون رابطه میان جنگ و صلح و تلاش ما برای جایگزین ساختن یکی به وسیله دیگری -- به اینجا آمده ام.

حال، این پرسشها تازگی ندارند. جنگ، در این یا آن شکل، با پیدایش نخستین انسان پدید آمد. در سپیده دم تاریخ، جنبه اخلاقی آن در معرض پرسش قرار نگرفت؛ جنگ مانند خشکسالی یا بیماری تنها یک واقعیت بود - روشی که با توسل به آن قبایل و سپس تمدن ها به جستجوی قدرت برمی خاستند، و اختلافات خود را فیصله می دادند.

و با گذشت زمان، همچنانکه مجموعه های قانون در صدد مهار خشونت میان گروه ها بر آمدند، فیلسوفان و منتقدان و سیاستمداران خواستند قدرت ویران کننده جنگ را تابع مقرراتی کنند. مفهوم "جنگ عادلانه"، به این معنی که جنگ تنها در صورت فراهم آمدن برخی از شرایط موجه است پدید آمد: اگر به عنوان آخرین وسیله دفاع شخصی به آن توسل جسته شود؛ اگر نیروی به کار برده شده متناسب باشد و اگر، هرزمانی که ممکن باشد، غیرنظامیان از خشونت در امان بمانند.

البته ما می دانیم که بزرگترین بخش از تاریخ، این مفهوم "جنگ عادلانه" بندرت رعایت شده است. ثابت شد که توانایی موجودات انسانی برای اندیشیدن به راه های تازه ای برای کشتن یکدیگر، همانند توانایی

ما برای دریغ داشتن ترحم از کسانی که متفاوت می نمایند یا خدای متفاوتی را عدالت می کنند- پایان ناپذیر است. جنگ های میان ارتش ها جای خود را به جنگ های میان کشورها دادند- جنگهای تمام عیاری که در آنها تمایز میان جنگجو و غیر جنگجو محو شد. در صرف مدت سی سال چنین کشتاری دوبار این قاره را فرا گرفت. و در حالی که بسختی می توان آرمانی عادلانه تر از شکست دادن رایش سوم و قدرتهای محور به تصور در آورد، جنگ دوم جهانی کارزاری بود که در آن شمار غیرنظامیانی که به خاک هلاک افتادند از تعداد سربازانی که جان باختند فراتر رفت.

در پی به بار آمدن چنان ویرانی عظیمی و با فرارسیدن عصر هسته ای، هم بر طرف پیروزمند و هم طرف مغلوب آشکار شد که جنگ نیاز به نهادهایی دارد که از جنگ جهانی دیگری جلوگیری کنند. و چنین بود که یک ربع قرن بعد از این که سنای ایالات متحده جامعه ملل - فکری را که به خاطر آن وودرو ویلسون همین جایزه را دریافت کرد، رد کرد-- آمریکا رهبری جهان را برای ایجاد ساختاری به منظور پاسداری از صلح: یک طرح مارشال و یک سازمان ملل متحد، راهکارهایی برای نظارت بر مبادرت به جنگ، پیمانهای برای حمایت از حقوق بشر، جلوگیری از نسل کشی، محدود ساختن خطرناکترین سلاح ها، به عهده گرفت.

این کوشش ها در بسیاری از جنبه ها قرین موفقیت بودند. آری، جنگهای وحشتناکی به راه افتاده و سفاکی هایی ارتکاب یافته اند. اما جنگ جهانی سومی به وقوع نپیوسته است. جنگ سرد در حالی که توده های مردم شادمانه دیواری را بر می چیدند پایان گرفت. میلیاردها تن از فقر نجات یافته اند. آرمانهای آزادی و حکومت بر خویش، برابری و حکومت قانون به پیش رفته اند. ما وارثان راست اندیشی و دورنگری نسلهای گذشته هستیم و این میراثی است که کشور خود من به حق از بابت آن احساس مباهات می کند.

و با این همه، طی یک دهه ای که وارد قرن جدیدی شده ایم، این ساختار کهن زیر بار تهدیدهای تازه به زحمت افتاده است. جهان ممکن است بار دیگر از احتمال جنگ میان دو ابرقدرت هسته ای بر خود نلرزد، اما گسترش سلاح های هسته ای ممکن است خطر بروز فاجعه را افزایش دهد. تروریسم طی مدتهای دراز یک تاکتیک بوده است، اما فن آوری به شمار اندکی از افراد امکان می دهد که با خشمی خارج از اندازه به قتل بی گناهان در مقیاسی هول انگیز مبادرت ورزند.

افزوده بر این، جنگهای میان کشورها جای خود را به جنگهای درون کشورها داده اند. ظهور مجدد ستیزهای قومی و فرقه ای؛ رشد جنبش های جدایی طلب، و کشورهای ناموفق - همه این عوامل سبب

شده که غیرنظامیان در یک هرج و مرج بی پایان به دام افتند. در جنگهای امروزه تعداد غیرنظامیانی که جان خود را از دست می دهند به مراتب از تعداد سربازانی که کشته می شوند بیشتر است؛ بذر جنگ وستیزهای آینده افشانده شده است، اقتصادها در حالت ضعف به سر می برند، جوامع مدنی از هم فرو می پاشند، شمار آوارگان انبوه است، کودکان وحشت زده اند.

من امروز با خود راه حلی قطعی برای جنگ همراه نیاورده ام. آنچه می دانم این است که رویارویی با این چالش ها به همان دورنگری، سخت کوشی و همان مردان و زنانی که در دهه های گذشته با جسارت عمل کردند نیازمند است. و خواستار آن است که ما به راه های تازه ای در ارتباط با جنگ عادلانه و ضرورت های یک صلح عادلانه بیندیشیم.

ما باید کارمان را از پذیرفتن حقیقت دشوار آغاز کنیم. ما جنگ وستیزهای خشونت بار را طی مدت عمر خود ریشه کن خواهیم کرد. زمانهایی فراخواهد رسید که در آنها کشورها - به صورت اقدام فردی یا هماهنگ- به کار بردن قدرت را نه تنها لازم بلکه از نظر اخلاقی موجه خواهند یافت.

من این سخنان را با توجه به آنچه که مارتین لوتر کینگ جونیور سالهای پیش طی همین مراسم بیان داشت ایراد می کنم: "خشونت هرگز صلح پایدار با خود به ارمغان نمی آورد. هیچ مسئله اجتماعی را حل نمی کند: تنها به مسائل جدید و پیچیده تری دامن می زند." من، به عنوان کسی که در نتیجه پی آمد مستقیم کار دکتر کینگ در مدت عمر خود اینجا ایستاده است، گواه زنده از قدرت اخلاقی پرهیز از خشونت هستم. من می دانم که هیچ چیز ضعیف، هیچ چیز انفعالی در آیین و زندگی گاندی و کینگ وجود ندارد.

اما به عنوان رئیس یک کشور که برای پاسداری و دفاع از کشور خود سوگند یاد کرده است، سرمشق آنها نمی تواند تنها رهنمون من باشد. من در برابر جهان، همانطوری که هست قرار دارم و نمی توانم در مقابل تهدیدهایی که متوجه ملت آمریکایی من است دست روی دست بگذارم. زیرا اشتباه نکنید، شر در دنیا وجود دارد. جنبش عدم خشونت نمی توانست ارتش های هیتلر را متوقف سازد. مذاکرات قادر به متقاعد ساختن رهبران القاعده به زمین گذاشتن سلاح خود نیستند. گفتن این که به کاربردن زور گاه ضرورت دارد، دست زدن به دامن بدبینی نیست—این به رسمیت شناختن تاریخ، نارسایی های انسان و محدودیت های منطق است.

من این نکته را مطرح می‌کنم، با این نکته آغاز می‌کنم، زیرا امروزه در بسیاری از کشورها یک حالت دودلی در ارتباط با اقدام نظامی، صرفنظر از این که چه علتی داشته باشد، وجود دارد. و گاه این حالت با بدگمانی بازتاب دهنده ای نسبت به آمریکا، تنها ابرقدرت نظامی جهان، همراه است.

اما جهان باید به خاطر آورد که تنها نهادها، تنها پیمان‌ها و اعلامیه‌ها نبودند که به دنیای بعد از جنگ جهانی دوم آرامش بخشیدند. هر اشتباهاتی هم که ما مرتکب شده ایم، واقعیت ساده از این قرار است: ایالات متحده با خون شهروندان و قدرت تسلیحات ما طی شش دهه به تضمین امنیت جهانی مدد رسانده است. خدمت و فداکاری مردان و زنان یونیفورم پوش ما صلح و رونق اقتصادی را از آلمان تا کره ارتقاء بخشیده و به پا گرفتن دموکراسی در نقاطی مانند بالکان یاری داده است. ما این بار را به خاطر این که می‌خواهیم اراده خود را بر جهان تحمیل کنیم به دوش نکشیده ایم. ما به این کار به خاطر منافع روشن بینانه خود دست یازیده ایم - زیرا ما در جستجوی آینده بهتری برای فرزندان و نوه هامان هستیم، و بر این باوریم که آنها، اگر فرزندان و نوه های دیگران هم در آزادی رفاه زیست کنند، زندگی بهتری خواهند داشت.

پس آری، ابزارهای جنگ در پاسداری از صلح دارای نقشی هستند. با این همه، این حقیقت باید با حقیقتی دیگر - که جنگ هر قدر هم که موجه باشد مصیبت انسانی به ارمغان می‌آورد - همزیستی داشته باشد. دلاوری سربازان و فداکاری، نشان دادن از خودگذشتگی به خاطر کشور، به خاطر آرمان و به خاطر همقطاران جنگی، سرشار از افتخار است. اما جنگ به خودی خود هیچگاه افتخار آمیز نیست و ما هرگز نباید در توسل به آن به این صورت، دچار وسوسه شویم.

بنا بر این بخشی از چالش پیش روی ما این است که این دو حقیقت به ظاهر آشتی ناپذیر را - که جنگ گاه ضرورت پیدا می‌کند و جنگ در یک مقیاس جلوه ای از دیوانگی انسانی است - با هم آشتی دهیم. در عمل ما باید کوشش خود را به سوی وظیفه ای که پرزیدنت کندی مدتها پیش خواستار انجام آن شد متوجه سازیم. او گفت: "بگذارید بر یک صلح عملی تر و دست یافتنی تر، نه بر مبنای یک انقلاب ناگهانی در طبیعت انسانی، بلکه بر اساس تکامل تدریجی در نهادهای انسانی تمرکز کنیم." یک تکامل تدریجی نهادهای انسانی.

این تکامل چگونه شکلی می‌تواند داشته باشد. این گامهای عملی چگونه ممکن است برداشته شود.

برای آغاز کار من فکر می‌کنم همه کشورها - چه قوی و ضعیف - باید به رعایت معیارهایی که استفاده از زور تابع آنها است پایبند باشند. من - مانند هر رئیس‌کشور دیگر - این حق را که به خاطر دفاع از کشور خود دست به اقدام یک جانبه بزنم، برای خود محفوظ می‌دارم. با این همه، در باور من، پایبندی به ضوابط، ضوابط بین‌المللی، مایه تقویت کسانی می‌شود که چنین می‌کنند و ضعف کسانی را که این پایبندی را ندارند موجب می‌گردد.

بعد از حملات یازده سپتامبر، جهان بر گرد آمریکا حلقه زد و به سبب وحشت حاصل از آن حملات بی‌منطق و به رسمیت شناختن اصل دفاع از خویش، به پشتیبانی از کوشش‌های ما در افغانستان ادامه می‌دهد. به همین ترتیب جهان ضرورت رویارویی باصدام حسین را هنگام تهاجم به کویت به رسمیت شناخت - اجماعی که پیام روشنی به همه در مورد بهایی که باید برای تجاوز پرداخت فرستاد.

افزوده بر این - در واقع هیچ کشوری - اگر خود ما ضوابط را رعایت نکنیم، نمی‌تواند در مورد رعایت ضوابط از سوی دیگران اصرار ورزد. زیرا در صورت عدم رعایت ضوابط از سوی ما، اقدام ما خودسرانه جلوه می‌کند و به تزلزل مشروعیت مداخلات بعدی ما، هر قدر هم که موجه باشند، می‌انجامد.

و این موضوع، هنگامی که منظور از اقدام نظامی حرکت در فراسوی دفاع شخصی یا دفاع از یک کشور در برابر متجاوز باشد، به طور ویژه حائز اهمیت است. ما به طور فزاینده‌ای با این پرسش‌های دشوار که چگونه می‌توان از کشتار غیر نظامیان به وسیله دولتهای خودشان جلوگیری کرد، یا چگونه می‌توان یک جنگ داخلی را که خشونت و رنج حاصل از آن ممکن است تمامی منطقه را فراگیرد متوقف ساخت، روبرو می‌شویم.

به اعتقاد من توسل به زور را می‌توان بر مبنای ملاحظات انسانی، همانگونه که در بالکان یا دیگر نقاط دستخوش جنگ دیده شد، توجیه کرد. خودداری از اقدام، وجدان ما را جریحه دار می‌کند و ممکن است که به یک مداخله پر هزینه‌تر بعدی بیانجامد. به همین سبب است که همه کشورها باید نقش نیروهای نظامی را که با یک رسالت شفاف می‌تواند در پاسداری از صلح ایفای نقش کند، بپذیرند.

در تعهد آمریکا نسبت به امنیت جهانی هرگز تزلزلی راه نخواهد یافت. ولی در جهانی که تهدیدها پراکنده‌تر و ماموریت‌ها پیچیده‌ترند، آمریکا قادر نیست به تنهایی عمل کند. آمریکا به تنهایی قادر به تأمین

صلح نیست. این نکته در افغانستان مصداق دارد. و در کشورهای ناموفقی مانند سومالی، که تروریسم و دزدی دریایی با فقر و رنج انسانی دست به دست هم دادند نیز دارای مصداق است. و با اندوه باید گفت که در مناطق بی نصیب از ثبات تاسالهای درازی در آینده همچنان مصداق خواهد داشت.

رهبران و سربازان کشورهای ناتو، و دیگر دوستان و متحدان این حقیقت را در پرتو توانایی و شجاعتی که از خود در افغانستان نشان داده اند، به معرض نمایش می گذارند. اما در بسیاری از کشورها میان کوشش های کسانی که خدمت میکنند و دودلی جامعه در سطحی وسیع تر یک حالت گسست وجود دارد. من می فهمم که چرا جنگ هواداری ندارد، اما در عین حال این را هم میدانم: اعتقاد به این که صلح یک امر مطلوب است، به ندرت برای دستیابی به آن کافی است. صلح نیازمند مسؤلیت است. صلح مستلزم فداکاری است. به همین سبب است که ناتو همچنان حیاتی و اجتناب ناپذیر است. به همین سبب است که ما باید سازمان ملل متحد و پایداری از صلح منطقه ای را تقویت کنیم و این وظیفه را به گردن شمار معدودی از کشورها وانگذاریم. به همین سبب است که ما به کسانی که از ماموریت پاسداری صلح و آموزش در خارج به اوسلو و رم و اتاوا و سیدنی و داکا و کیگالی باز می گردند، ادای احترام می کنیم. ما آنها را نه به خاطر جنگ آفرینان، بلکه به عنوان مبادرت کنندگان – مبادرت کنندگان به صلح گرامی می داریم.

بگذارید من نکته آخری را درباره کاربرد زور بگویم. همانگونه که ما هنگام وارد شدن به جنگ تصمیم دشواری می گیریم، باید بروشنی در باره این که در جنگ چگونه روشی داشته باشیم ببیندیشیم. کمیته نوبل با اعطای نخستین جایزه صلح به هانری دونان، بینانگذار صلیب سرخ و نیروی پیش برنده در پشت سر کنوانسیون ژنو به رسمیت شناخت.

هرجا جنگ ضروری باشد، ما در این که خود را تابع یک رشته مقررات رفتاری بدانیم، یک نفع اخلاقی و راهبردی داریم. حتی هنگامی که ما با دشمن شروری که به هیچ ضابطه ای پایبند نیست مواجهیم، به اعتقاد من ایالات متحده باید در رفتار جنگی الگو و معیار گذار باقی بماند. این چیزی است که ما را از کسانی که با آنها در جنگ هستیم متمایز می سازد. این برای ما یک منبع نیرومندی است. به همین سبب من شکنجه را ممنوع ساختم. به همین سبب من فرمان بسته شدن گوانتانامو را صادر کردم. و به همین سبب من پایبندی آمریکا را به متابعت از کنوانسیون های ژنو بار دیگر مورد تأکید قرار دادم. ما هنگامی که همان آرمانهایی را که به خاطر دفاع از آنها می جنگیم زیر پا بگذاریم، خود را گم می کنیم. (کف زدن حضار.) و ما هنگامی که به آن آرمانها به هنگام دشواری و نه در روزگار آسانی، پایبند می مانیم موجب بزرگداشت و اعتلای آنها می شویم.

من با مقداری تفصیل در باره پرسشی که می بایست بر افکار و بر دل‌های ما سنگینی کند سخن گفتم. اما اکنون بگذارید به کوشش ما برای احتراز انتخاب‌های مصیبت‌بار بپردازم و در باره راه‌هایی که می توانیم یک صلح منصفانه و پایدار را بنیان گذاریم صحبت کنم.

نخست در مواجهه با کشورهایایی که مقررات و قوانین را زیر پا می گذارند، به اعتقاد من ما باید جایگزین‌هایی برای خشونت که سختگیرانه و کافی باشند به وجود آوریم تا در عمل موجب تغییر رفتارشان شویم – زیرا اگر ما خواستار صلحی پایدار باشیم، در آن صورت یک بهای واقعی تعیین شوند. باید با عدم انعطاف از طریق افزودن بر فشارمقابله کرد – و این فشار تنها زمانی وجود خواهد داشت که جهان به صورت یکپارچه در کنار هم بایستد.

یک نمونه که جنبه فوری دارد کوشش برای جلوگیری از گسترش سلاح‌های هسته‌ای و جستجو برای ایجاد جهانی بدون آنها است. در قرن گذشته کشورها تصمیم گرفتند که به خاطر پیمانی که محتوای آن روشن است متفق شوند: همه به نیروی مسالمت آمیز هسته‌ای دسترسی خواهند داشت، کشورهای فاقد سلاح‌های هسته‌ای از آنها چشم خواهند پوشید و کشورهای دارنده این سلاح‌ها در جهت خلع سلاح حرکت خواهند کرد. من به پاسداری از این پیمان متعهد هستم. این امر بخش کانونی سیاست خارجی مرا تشکیل می‌دهد. و من با پرزیدنت مدودف با هدف کاستن از موجودی سلاح‌های هسته‌ای آمریکا و روسیه در حال همکاری هستم.

اما همچنین این وظیفه همه ماست که مصرانه بخواهیم تا ایران و کره شمالی نظام [منع گسترش] را به بازی نگیرند. کسانی که ادعای احترام به حقوق بین‌المللی را دارند نمی‌توانند هنگامی که قانون زیر پای گذاشته می‌شود نگاه خود را به جای دیگر برگردانند. کسانی که به امنیت خود اهمیت می‌دهند، نمی‌توانند خطر یک مسابقه تسلیحاتی را در خاورمیانه یا شرق آسیا نادیده بگیرند. کسانی که در جستجوی صلح اند در حالی که کشورهایایی مشغول مسلح ساختن خود برای جنگ هسته‌ای هستند، نمی‌توانند دست روی دست بگذارند.

همین اصل در مورد کسانی که قوانین بین‌المللی را با اعمال خشونت نسبت به مردم خود نقض می‌کنند مصداق دارد. هنگامی که در دارفور نسل‌کشی، در کنگو تجاوز منظم جنسی، و در برمه سرکوب وجود دارد، باید برای آن عواقبی نیز وجود داشته باشد. آری، تعامل وجود خواهد داشت، آری، دیپلماسی به



کار بسته خواهد شد، اما وقتی این گونه اقدامات با شکست مواجه شوند باید پی آمدهایی هم وجود داشته باشند. و هرچه ما صف خود را در کنار یکدیگر فشرده تر کنیم، احتمال این که با انتخاب میان مداخله مسلحانه و همدستی با ستمکاری مواجه شویم کمتر خواهد بود.

این سخن مرا به نکته دوم - طبیعت صلحی که ما خواستار آن هستیم - باز می آورد. زیرا صلح تنها به معنای غیبت جنگ آشکار نیست. صلح پایدار تنها بر پایه حقوق و منزلت ذاتی هر فرد می تواند پایدار باشد.

همین بینش بود که تهیه کنندگان پیش نویس اعلامیه جهانی حقوق بشر را پس از جنگ دوم جهانی برانگیخت. آنها در پی ویرانی هایی که رخ داده بود، به این حقیقت اذعان کردند که اگر حقوق بشر رعایت نشود، صلح یک وعده توخالی خواهد بود.

و با این همه، غالباً این سخنان نادیده گرفته می شوند. در مورد برخی از کشورها نقض حقوق بشر با توسل به این نظر نادرست که اینها به نحوی اصول غربی، بیگانه از فرهنگ های محلی یا درجات پیشرفت یک کشور به شمار میروند، مورد اغماض قرار می گیرد. و در داخل آمریکا از دیر باز تنش میان کسانی که خود را به نام واقع گرا یا آرمان گرا توصیف می کنند وجود داشته است - تنش که از یک گزینش دشوار میان تعقیب منافع تنگ نظرانه یا کارزای بی پایان برای تحمیل ارزشهای ما به تمامی جهان حکایت دارد.

من این اینگونه گزینش ها را رد می کنم. من بر این باورم که در هر جا شهروندان از حق خود برای بیان آزاد یا عبادت آزادانه، به نحوی که دوست دارند، از انتخاب رهبران خود یا گرد هم آمدن بدون ترس محروم باشند، صلح ناپایدار است. شکایات روی هم انبار شده چرک و عفونت تولید می کند و حذف هویت قبیله ای یا مذهبی ممکن است به خشونت منتهی شود. ما همچنین می دانیم که عکس قضیه هم درست است. اروپا تنها زمانی که آزاد شد سرانجام به صلح رسید. آمریکا هرگز به جنگی علیه دموکراسی وارد نشده است و نزدیکترین دوستان ما دولتهایی هستند که از حقوق شهروندان خود حمایت می کنند. منافع آمریکا - یا منافع دنیا، هر قدر هم که سنگدلانه تعریف شوند، نمی توانند با انکار آرمانهای انسانی برآورده گردند.

بنا بر این در همانحال که ما به فرهنگ و سنت های یگانه کشورهای گوناگون احترام می گذاریم، آمریکا همواره صدایی برای آرمانهایی خواهد بود که جنبه جهانی دارند. ما شاهد وقار آرام اصلاح طلبانی مانند آنگ سان سوکی، دلاوری مردم زیمبابوه که با وجود مواجه شدن با ضرب و جرح رأی می دهند، صدها هزار نفری که با آرامش در خیابانهای تهران دست به راهپیمایی زده اند هستیم. این گویای آن است که رهبران این کشورها از آرمانهای مردم خود بیش از هر کشور دیگری می ترسند. و این مسؤلیت همه ملل و کشورهای آزاد است که به روشنی بگویند این جنبش ها - این جنبش های امید و تاریخ- ما را در کنار خود دارند.

همچنین به من گفتن این سخن را اجازه دهید: ترویج حقوق بشر تنها با وعظ و خطابه به دست نمی آید. گاه این کار باید با دیپلماسی پرزحمتی همراه باشد. من می دانم که تعامل با رژیم های سرکوبگر فاقد خلوص رضایتبخش خشم است. اما این را هم می دانم که مجازاتهای اقتصادی بدون برقراری ارتباط - محکوم ساختن بدون گفتگو - تنها فایده ای که دارد ادامه وضع فلج کننده موجود است. هیچ رژیم سرکوبگری، بی آنکه امکان انتخاب یک در باز را داشته باشد به راه تازه ای گام نمی گذارد.

دیدار نیکسون با مائو در بحبوحه انقلاب فرهنگی نابخشودنی به نظر می رسید، و با این همه به طور قطع به چین یاری داد تا راهی را که طی آن میلیونها تن از شهروندان آن از فقر نجات یافتند و با جوامع آزاد در تماس قرار گرفتند، برگزینند. تعامل پاپ جان پل با لهستان فضایی نه تنها برای کلیسای کاتولیک، بلکه برای رهبرانی مانند لخ والنسا گشود. مساعی رونالد ریگان در زمینه کنترل تسلیحات و استقبال از پرسترویکای اتحاد شوروی نه تنها به بهبود روابط با اتحاد شوروی انجامید، بلکه به دگر اندیشان در سراسر اروپا توانایی بخشید. در اینجا هیچ فرمول ساده ای وجود ندارد. ولی ما باید بهترین کوشش خود را به کار بندیم و میان تعامل و انزوا تعادلی برقرار کنیم. فشار در کنار ارائه مشوق ها، تا حقوق بشر و منزلت انسانی در طول زمان پیشرفت کنند.

سوم، یک صلح عادلانه نه تنها در برگیرنده حقوق سیاسی و مدنی است، - امنیت اقتصادی و فرصت را نیز شامل می شود. زیرا صلح تنها آزاد بودن از ترس نیست بلکه آزاد بودن از نیاز نیز هست.

این نکته بی شک حقیقت دارد که توسعه بدون امنیت بندرت پا می گیرد؛ این نیز حقیقت دارد که در جایی که در آن موجودات انسانی به غذای کافی، آب پاکیزه یا دارو و سرپناه که برای زنده ماندن مورد نیازشان هست دسترسی نداشته باشند، وجود خارجی ندارد. در آنجا که کودکان نمی توانند امیدی به یک آموزش درست و کار برای تأمین معاش خانواده خود داشته باشند نیز وجود ندارد، فقدان امید می تواند یک جامعه را از درون بیوساند.

به همین سبب کمک رساندن به کشاورزان برای تغذیه افراد خود، یا کمک به کشورها برای آموزش دادن به کودکان و مراقبت از بیماران خود، صرفاً یک عمل نیکوکارانه نیست. و نیز به همین سبب جهان باید با هم متحد شود تا به رویارویی با تغییر آب و هوا بپردازد. این دیگر از نظر علمی انکارناپذیر است که اگر ما دست روی دست بگذاریم با خشکسالی بیشتر، قحطی بیشتر و جا به جایی های انبوه مواجه خواهیم شد -- که همه اینها به جنگ و ستیزهای بیشتر در دهه های آینده دامن خواهد زد. به همین سبب، این تنها دانشمندان و مدافعان محیط زیست نیستند که اقدام سریع و نیرومندان ای را خواستارند -- این رهبران نظامی در کشور خود من و دیگر کشورها هستند که دریافته اند امنیت مشترک ما در میدان قرار دارد.

توافقات میان کشورها. نهادهای نیرومند. پشتیبانی از حقوق بشر. سرمایه گذاری در راه توسعه. این ها همه عناصر حیاتی ای هستند که تکاملی را که پرزیدنت کندی در باره اش سخن می گفت به جامه عمل در می آورند. با این همه در باور من ما اراده، عزم، قدرت نگاهدارنده را برای تکمیل کردن کار، بدون یک چیز دیگر فاقد هستیم -- و آن چیز توسعه بخشیدن مستمر به تخیل اخلاقی خود، و پافشاری بر این نکته است که همه ما در چیزی کاهش ناپذیر با هم شریک هستیم.

همراه با کوچک شدن دنیا، شما ممکن است فکر کنید که برای موجودات انسانی به رسمیت شناختن این که ما چقدر با هم شباهت داریم؛ فهم این که همه ما به طور کلی در جستجوی چیزهای یکسانی هستیم؛ که همه ما امیدواریم با برخورداری از مقداری خوشبختی و رسیدن به کمال، برای خود و خانواده هامان، زندگی کنیم، آسان تر خواهد بود.

و با این همه، با توجه به سرعت گیج کننده جهانی شدن، هم ترازوی فرهنگی تجدد، این شاید شگفت انگیز نباشد که مردم از بابت از دست رفتن آنچه که در بطن هویت های خاصشان گرامی می دارند -- نژاد، قبیله و شاید با قوت بیشتری مذهبشان، در حالت بیم به سر می برند. در برخی از نقاط این ترس به جنگ و ستیز منتهی شده است. گاه حتی چنین احساس می شود که ما در حال پس رفتن هستیم. ما شاهد این پدیده در خاورمیانه هستیم، با توجه به این که به نظر می رسد اختلاف میان اعراب و یهودیان سخت تر شده باشد. و ما این را در کشورهایی که در امتداد خطوط قبیله ای از هم فروپاشیده اند مشاهده کرده ایم.

و خطرناکتر از همه این که ما می بینیم از مذهب برای توجیه قتل افراد بی گناه به وسیله کسانی که دین بزرگ اسلام را تحریف کرده و مورد بی حرمتی قرار داده اند، به کسانی که به کشور من از افغانستان حمله کردند، سوء استفاده می شود. این افراط گرایان نخستین کسانی که به نام خدا دست به کشتن زده اند نیستند؛ قساوت‌های جنگ‌های صلیبی به طرز دامنه داری ضبط شده است. اما آنها به ما یاد آوری می کنند که هیچ جنگ مقدسی یک جنگ عادلانه نیست.

زیرا اگر شما به راستی بر این باورید که اراده الهی را به اجرا می گذارید، پس نیازی به خویشتن داری وجود ندارد. نیازی به خودداری از کشتن مادر باردار، یا کشتن پزشک‌یار، یا کارمند صلیب سرخ، یا حتی فردی که هم مذهب شماست، در میان نیست. نه تنها چنین دیدگاه منحرفی با مفهوم صلح ناسازگار است، بلکه من معتقدم که با مفهوم خود مذهب نیز ناسازگار است؛ زیرا پایه اصلی تمام ادیان این است که با دیگران کاری نکن که دوست نداری با تو بکنند.

پایبندی به این قانون عشق همیشه تلاشی کانونی را در طبیعت انسان تشکیل داده است. همه ما جایز الخطا هستیم. ما اشتباه می کنیم و قربانی غرور، قدرت، و برخی اوقات شرارت می شویم. حتی آنهایی که بهترین مقاصد را در سر دارند همیشه موفق به اصلاح و رفع اشتباهات پیش روی ما نمی شوند.

ولی نیازی به این نیست که فکر کنیم طبیعت انسان بی نقص است تا هنوز باور کنیم که شرایط انسانی می تواند به کمال رسد. ما ناگزیر از زندگی در یک جهان آرمانی نیستیم تا بتوانم آرمان هایی که جهان را به مکانی برتر تبدیل می کنند، برسیم. پرهیز از خشونت که مردانی مانند گاندی و کینگ آن را به کار بستند ممکن است در هر اوضاع و احوالی عملی و یا امکان پذیر نبوده باشد، ولی عشقی که آنها مبلغش بودند - ایمان بنیادین آنها به پیشرفت بشریت باید همیشه ستاره راهنمای ما در این سفر باشد.

زیرا اگر ما این ایمان را از دست دهیم- اگر آن را به عنوان چیزی احمقانه یا ساده لوحانه نفی کنیم؛ اگر آن را از تصمیماتی که در مورد جنگ و صلح می گیریم جدا سازیم- در این صورت ما بهترین جزء انسانیت را از دست می دهیم. ما حس مسئولیت را از دست می دهیم. ما قطب نمای اخلاقی خود را از دست می دهیم.

ما نیز مانند نسل های گذشته، باید چنین آینده ای را بپذیریم. دکتر کینگ در سخنرانی خود هنگام دریافت جایزه صلح نوبل سال ها پیش گفت: "من ناامیدی را به عنوان آخرین پاسخ به ابهامات تاریخ نخواهم پذیرفت. من نخواهم پذیرفت که 'بودن' شرایط کنونی انسان او را از نظر معنوی از دست یافتن به حالت جاودانی 'آنچه که باید باشد' باز می دارد".

ببایید و به دنبال جهانی که باید باشد برویم، و آنچه را که هنوز در روح های ما از خدا نشان دارد، برانگیزیم. (کف زدن حضار).

امروز در مکانی، در اینجا و در اکنون، در جهانی همانگونه که هست، سربازی با نیرویی بزرگتر از خود مواجه شده است، ولی برای نگرهبانی از صلح پایدار می ایستد. امروز در نقطه ای از جهان، یک دختر جوان معترض انتظار خشونت از جانب دولت خود را دارد ولی دلیرانه به راه پیمایی خود ادامه می دهد. امروز در مکانی، مادری که در فقر فرساینده ای به سر می برد، هنوز برای آموختن به فرزند خود وقت صرف می کند، سکه های اندک خود را روی هم می گذارد و فرزند خود را به مدرسه می فرستد، زیرا او بر این باور است که هنوز در این دنیای ستمگر جایی برای رویاهای فرزندش وجود دارد.

ببایید از آنها سرمشق بگیریم. ما می توانیم بپذیریم که بیداد گری همیشه با ما همراه خواهد بود، و همچنان به خاطر عدالت بکوشیم. ما می توانیم به دشواری رویارویی با تباهی و فساد اذعان کنیم، و با این همه به خاطر منزلت انسانی به تلاش برخیزیم. با چشم های باز؛ می توانیم درک کنیم که جنگ همیشه وجود خواهد داشت، ولی باز به خاطر صلح بکوشیم. ما قادر به چنین کاری هستیم -- ... زیرا این داستان پیشرفت بشریت است؛ این امید تمام جهان است؛ و در این لحظه چالش انگیز، این باید کار ما در روی زمین باشد.

بسیار سپاسگزارم. (کف زدن حضار).

پایان 2:20 بعدازظهر به وقت اروپای مرکزی